

## از جنبش اعتراضی ۸۸ چه می توان آموخت؟

**توضیح پراکسیس:** این متن، در تاریخ اردیبهشت ۱۳۹۲ و در ویژه نامه **در باب گسست: جزوهای در بازخوانی انتقادی «جنبش سبز»** در وبسایت پراکسیس منتشر شده است. اینک، که مباحثاتی انتقادی در ارتباط با جنبش مردمی در سال ۸۸ به میان کشیده شده است، به بازنشر آن اقدام می کنیم تا به سهم خود در بررسی تجربیات و آموزه های مبارزاتی در آن دوره مشارکت نماییم و قدمی هرچند کوچک در بازخوانی انتقادی تاریخ مبارزات مردمی برداریم.

نسخه ی پی.دی.اف کل جزوه را می توانید از طریق لینک زیر دریافت کنید:

[http://docs.praxies.org/Bazkhani\\_Jonbesh\\_e\\_Sabz.pdf](http://docs.praxies.org/Bazkhani_Jonbesh_e_Sabz.pdf)

\* \* \*

روند فراز و فرودهای جنبش تا افول نهایی آن، با گشودن موقعیت های تازه و به نمایش درآوردن برخی گره گاه های سیاسی، تجربه های زیادی به همراه داشت. اهمیت این تجربه ها در آن است که بسیاری از آموزه های انتزاعی و باورهای پراکنده و ایدئولوژیک را به حقایق به طور بالقوه لمس پذیر در گستره های جمعی بدل کردند. اینک این حقایق تجربی بخشی از مازاد تاریخی جنبش هستند و از این رو بازخوانی و رمزگشایی و تکثیر آنها لازمه فراروی از موقعیت حاضر است. اما با نظر به جهت گیری های متفاوت و حتی متعارض سیاسی در گستره انسانی فعالان همبسته با جنبش، به راستی حقایق تجربی یادشده را تا چه حد می توان لمس پذیر دانست و به مثابه میراثی مشترک تلقی کرد؟

نیروهای آزادشده در جنبش، اگرچه به میانجی برخی آمال مشترک به جنبش پیوستند و به آن حیات دادند (و در مقابل، حیات سیاسی خود را از جنبش وام گرفتند)، اما تفاوت در پیش زمینه های فکری، جایگاه های اجتماعی و نحوه اتصال آنها با جنبش به گونه ای بود که سرانجام منظرهای نگاه آنها به جنبش و مشی های سیاسی آنها در بطن جنبش واجد تفاوت ها و شکاف های بسیاری شد. آنچه که در شرایط حاضر بستری عینی برای نوعی ادراک جمعی از «هم سرنوشت بودن» پدید آورده، آن است که اینک همه این نیروهای متنوع خواه ناخواه میراث داران شکست اند؛ پذیرش این شکست همان دقیقه ی هولناکی ست که می تواند این حقایق تجربی را به میراث مشترک طیف های مختلفی از بدنه مردمی جنبش بدل کند؛ این امر به نوبه خود، گسست دیالکتیکی از شکست و فراروی به سوی تداوم موثرتر حرکت انقلابی را -به

طور بالقوه- ممکن می‌سازد. با این وجود نباید از یاد برد که گستره حقایق نزد افراد همچنین وابسته به منظر نگاهی است که هستی اجتماعی هر فرد برای او رقم می‌زند، و از این رو وابسته به انتخاب‌هایی است که درجه وابستگی فرد به نوع خاصی از هستی اجتماعی را تعیین می‌کنند. از قضا یکی از سویه‌های رهایی‌بخش هر رخدادهای سیاسی مردمی آن است که انتخاب‌های فردی را تا حدی سیال می‌سازد و آنها را کمابیش از قید ترس‌ها و حسابگری‌های رایج زندگی روزمره رها می‌سازد (همان سویه‌ای که گاه در برخی روایت‌های اغراق‌آمیز، همچون اعجاز «سیاست مردم» منزلتی متافیزیکی می‌یابد). اما از سوی، این عامل لزوماً برای همگان به یکسان عمل نمی‌کند؛ و از سوی دیگر، شرایط پسا‌رخدادهای شرایط غلبه‌ی «ملزومات» زندگی روزمره است. بنابراین بدیهی است که در شرایط حاضر، همگان نمی‌توانند به منظری برسند که پذیرش شکست را ممکن سازد و یا اساساً با خوانشی رادیکال از جنبش سازگار باشد. این امر بازتاب دیگری است از این واقعیت که هر مبارزه‌ی توده‌ای، به رغم جهت‌گیری‌ها و بازنمایی‌های سیاسی آن، خواه‌ناخواه عرصه ظهور شکاف‌های طبقاتی هم هست؛ و اینکه سرانجام ستم‌دیدگان و انکارشدگان هستند که می‌توانند نیروی محرکه‌ی یک مبارزه رهایی‌بخش باشند.

با این همه آنچه که پیش از این به ما (به مثابه همراهان جنبش) درکی از سوژه‌گی بخشید و در لاین ظلمات مخوف بخش‌هایی از ما را در جهت خلق سوژه‌گی جمعی به هم نزدیک ساخت، فضایی بود که با جنبش مردمی ۸۸ برای ما گشوده شد. اینک اما در امتداد پیامدها و مازادهای این فضا با پرسش‌هایی مواجهیم که وفاداری ما به ضرورت تغییر را می‌آزمایند: چرا اعتراضات مردمی دوامی نیافت؟ اعتراضات خیابانی چگونه می‌تواند به اهرم تاثیرگذار تحولات اجتماعی تبدیل شود؟ اشکال متنوع زیست جمعی و محیط‌های کار و زندگی ما چه قابلیت‌هایی برای تسخیر خیابان و فضاهای عمومی دارند؟ چگونه مطالبات سرکوب شده‌مان را به طور برسازنده‌ای مفصل‌بندی کنیم؟ و چگونه بار دیگر صداها و بدن‌هایمان را به هم پیوند بزنیم تا «ما» شدن را به‌طور بی‌تناقض و غیرشکننده‌ای تجربه کنیم؟ چگونه ادامه‌ی انقلاب‌های ناتمام تاریخ صدساله‌مان باشیم و در شکست‌های آنها از هم نپاشیم؟

باور ما بر این است که یافتن پاسخ‌های مؤثر و انضمامی برای این پرسش‌ها بیش از هر چیز مستلزم بازبینی انتقادی جمعی در تجربیات تاریخی متاخر ماست؛ گو اینکه تجربیات مبارزاتی ملت‌های دیگر نیز پیش روی ماست. از این منظر بازگشت انتقادی به «جنبش سبز» ضرورتی است که با نوستالژی و انفعال و انتظار نسبتی ندارد. تنها در این صورت است که درس‌های پراکنده‌ی جنبش می‌توانند در عمل به حقایق تجربی و جمعی بدل شوند و یا به بیان دقیق‌تر حقایقی از آن ما ستم‌دیدگان گردند! آنچه در پی می‌آید صورت‌بندی فشرده‌ی ماست از اهم این تجربیات. شاید نیازی به تاکید نباشد که لاین امر صرفاً

دعوتی است برای تامل جمعی در باب تجربیات جنبش، نه منحصر دانستن آنها به این موارد یا لین نوع صورتبندی معین از آنها.

## ۱.

تنها با آمدن به خیابان‌ها، بدون تدارکات پیشینی و سازمان‌یابی‌های گونه‌گون، نمی‌توان جنبش توده‌ای موفق‌تری را شکل داد. چون در وهله نخست در برابر ماشین سرکوب حکومت بی‌دفاع خواهیم بود و به‌رغم همه‌ی شورها و حماسه‌ها سرانجام با تشدید خشونت سازمان‌یافته‌ی دولتی، از خیابان‌های آزادی‌به‌کنج خانه‌ها و زندان‌ها و یا به پشت مرزها تاراند می‌شویم؛ سپس با هر قدم کناره‌گیری ما از خیابان، حاکمان قدم‌های بزرگتری برای پر کردن جای ما می‌گیرند، تا با هیاهوی تمام مارش پیروزی سر دهند، و با رژه‌ی خیلِ مزدوران‌شان، و با لباس‌های نظامی و چوبه‌های دارشان، شکست‌ناپذیری خود را به ما نمایش دهند. پس بدون سازمان‌یابی‌های مردمی و حضور تشکل‌یافته، سرانجام پراکنده می‌شویم، با بار سنگین زخمی‌ها و کشته‌ها و زندانی‌هایمان؛ با زخمِ کاریِ سرخوردگی‌هایمان.

## ۲.

اگر جنبش مردمی، پس از مرحله‌ی خیزش خودانگیخته‌ی اولیه، در پیوند با نیازهای ملموس مردم حرکت نکند، و با مشارکت واقعی و متکثر مردم از پایین هدایت نشود، لندک دستاوردهای لین اعتراضات خودانگیخته و نیز بالقوه‌های آتی آن به‌راحتی توسط جریان‌ات سیاسی فرادست مصادره می‌گردد. از یک‌سو قدرت‌مداران داخلی انگیزه‌ی بالایی دارند که مهار خیزش‌های مردمی را در جهت اهداف سیاسی خود به دست بگیرند؛ از سوی دیگر در مقاطع وقوع بحران در کشورهای پیرامونی، قدرت‌های بین‌المللی در تکاپوی آنند که سمت و سوی تحولات را در جهت «مناسب» سوق دهند (تجربیات بهار عربی شاهد زنده‌ی آن است). به این ترتیب وحشت از مهارناپذیری تحولات و قدرت‌گرفتن احتمالی فرودستان، همان عاملی است که «اتاق‌های فکر» بورژوازی داخلی (از جمله جناح اپوزیسیون آن) و قطب‌های جهانی سرمایه را وا می‌دارد تا در اتحاد با یکدیگر جنبش خاص خود را از دل جنبش مردمی خلق کنند. از این منظر، خیزش‌های مردمی از جمله پهنه‌هایی هستند که وابستگی متقابل بورژوازی داخلی و خارجی را، به‌رغم تنش‌های گاه‌وبی‌گاه و تفاوت‌های ایدئولوژیک آنها، آشکار می‌سازند.

## ۳.

نحوه‌ی بازنمایی عمومی هر جنبش در سرنوشت آن جنبش مؤثر است. حتی حاضران در یک جنبش هم می‌توانند تجربه مستقیم خود از جنبش را به میانجی تصاویر بازنمایی شده از جنبش (از سوی فرادستان) تفسیر کنند. برای مثال دیدیم که چگونه وقتی مردم در طی مقاومت در خیابان‌ها کشته و زخمی می‌شدند، در تصویرسازی رسانه‌های جریان اصلی فارسی‌زبان (همچون بی.بی.سی. فارسی و صدای آمریکا و غیره)، تصاویری فانتزی از جنبش تکثیر می‌شد: مثلاً تصاویری از کمپین‌های انتخاباتی، با دختران و پسرانی که با دستبندها و هدبندهای سبز سرخوشانه به دورین لبخند می‌زدند. آن روزها دیدیم که عناوین خبری و مضمون گزارش‌های این رسانه‌ها چقدر یک‌سویه و تحریف‌آمیز بود. خیل انبوه نخبگان و روزنامه‌نگاران و کارشناسانی را دیدیم که هم‌زمان در رسانه‌های «صنعت سبز» و رسانه‌های فارسی‌زبان دولت‌های غربی «دست به کار» بودند تا کلیت جنبش را به قامت اغراض سیاسی خود درآوردند. و همه این‌ها در لاین جهت بود که یک جنبش ریشه‌دار با خاستگاه‌ها و اهداف رادیکال را به جنبشی انتخباتی تقلیل دهند؛ جنبشی «متمدانه» که به چارچوب‌های مرسوم قانون‌مداری و خشونت‌پرهیزی پایبند بوده و به شیوه‌های «تمیز» در جستجوی سهم خود از بسته‌بندی‌های جهانی دموکراسی و حقوق بشر است.

#### ۴.

برای قدرت‌مداران و سیاست‌مداران حرفه‌ای، «حقوق بشر» به لعنت خدا هم نمی‌ارزد؛ اگر چه به نام حقوق بشر و گسترش دموکراسی در جهان سوم نهادهای رنگارنگ می‌سازند و با صداهای لرزان از شغف به فعالین حقوق بشر در کشورهای بحران‌زده جایزه‌های نفیس می‌دهند! دولت‌مردان/زنان غربی هم‌زمان که آمار کشته‌ها و زندانی‌ها را در اخبار رسانه‌ای و نطق‌های دیپلماتیک خود وارد می‌کنند، دست شرکت‌های معظم را باز می‌گذارند تا به «تجارت آزاد» با سفاک‌ترین دیکتاتوری‌ها ادامه دهند و آنان را به آخرین دستاوردهای فناوری‌های کنترل و شنود و سرکوب مسلح سازند. در مقابل، طی دوره حیات جنبش، شاهد در یوزگی‌های متوهمان به لیبرال-دموکراسی‌های غربی بودیم که در سالن‌ها و محافل آراسته‌ی سیاسی، از نمایندگان دولت‌های فخمه تقاضا می‌کردند از جنبش اعتراضی مردم ایران حمایت کنند و یا به کشور ما دموکراسی و حقوق بشر صادر کنند! بخش مهمی از اپوزیسیون اصلاح‌طلب (ملی-مذهبی و لیبرال و سوسیال-دموکرات)، در حالی این رهیافت را پیشه کرد که از نیروهای اپوزیسیون انتظار می‌رفت با اعتراضات خود علیه معیارهای دوگانه‌ی لاین دولت‌ها، خواب آرام دولت‌زنان/مردان را در خیابان‌های پایتخت‌های اروپا و آمریکای شمالی سلب کنند. در واقع اعتراضات خونین مردم دستمایه‌ی آن شد که طیف‌هایی در لباس مبدل اپوزیسیون خود را نماینده‌ی مردم ایران قلمداد کنند و به دنبال تثبیت جایگاه سیاسی خود به عنوان بدیل نظام حاضر، کنفرانس‌های متعدد نخبگان برپا سازند. و سرانجام سوغات همه این طنزهای برای مردم ما رساتر شدن بلنگ تهدیدهای نظامی بود و البته تحریم‌های اقتصادی، که جنگ خاموشی را علیه فرودستان جامعه ما کلید زده است.

## ۵.

مطالبات واقعی یک جنبش باید از دل واقعیات زیست جمعی و نیازهای ملموس مردم شکل بگیرد، نه آنکه «از بالا» سامان داده شود و تزییق گردد. مطالبات کلی و گنگی نظیر آزادی و دموکراسی، در انتزاع از شرایط مادی و تاریخی جامعه، به شعارهایی تحمیل شده از بالا شباهت دارند که قادر نیستند ما را به تمامی با جنبش پیوند دهند و یا ما را به درستی به هم نزدیک سازند. مفاهیم آزادی و دموکراسی باید در ارتباط با رشد روزافزون شکاف‌های طبقاتی جامعه ما و منافع واقعی فرودستان فهمیده شوند. برای آنکه آزادی آزادی همگان برای رشد توانمندی‌هایشان باشد و نه آزادی طبقه مسلط در تداوم چپاول جامعه، باید مفهوم دموکراسی را از پوسته‌ی تنگ و متناقض خود خارج کرد و آن را به نظارت دموکراتیک جامعه بر همه حوزه‌های زیست جمعی و از جمله ساحت مناسبات و روابط تولیدی در جامعه بسط داد.

## ۶.

کودتا و سرکوب سیاسی خشونت‌باری که در سال ۸۸ اتفاق افتاد، نه صرفاً انحصار قدرت و انسداد سیاسی، آن‌گونه که اصلاح‌طلبان و لیبرال‌ها بازنمایی می‌کنند، بلکه نقطه عطفی بود در مسیر بسط منافع اقتصادی طیف جدیدی از صاحبان قدرت و سرمایه و در راستای تثبیت جایگاه سیاسی آنان. لین کودتا بازتاب بیرونی یک جابجایی و پوست‌اندازی در بلوک مسلط در طبقه اقتصادی حاکم بود، که به شکل فجیعی از استقرار قطعی بورژوازی نظامی در ایران پرده برداشت. بورژوازی نظامی برای حفظ و تضمین منافع فزاینده خود نخست می‌بایست کل طبقه بورژوازی را به فرمان‌برداری از خود درآورد و سپس محافظت از نظم نولیبرالی مستقر را -از طریق سکان‌داری سیاسی آن- مستقیماً به عهده بگیرد. اکنون دولت (حکومت) مستقیم‌تر و لاجرم روشن‌تر از همیشه در خدمت تضمین منافع طیف مسلط طبقه حاکم قرار گرفته است.

## ۷.

این چهار سال، برزخی بود که هر ساعت‌اش را در آتش فلاکت و سرکوب حاکم داخلی و نیز تحریم‌ها و سیاست‌های ریاکارانه‌ی حاکمان جهانی سوختیم؛ و در هر روزش زخم‌های تازه‌ای از سوی محافظان داخلی نظم نولیبرال بر پیکر زنان و مردان و دانشجویان و جوانان و نیروی کار ما وارد آمد. پس بلید از نقد معصومانه‌ی استبداد، در قالب‌های اصلاح‌طلبانه یا اقتدارگرایانه، به نقد ساختارهای بینادین‌تری که بر سازنده‌ی استبداد و بازتولیدکننده‌ی آن هستند رسید؛ و از آنجا به «نقد اقتصاد سیاسی» روی آورد. باید از جامعه‌ی مدنی صوری و غایب به جامعه‌ی سیاسی زنده و حاضر رسید؛ از «ان.جی.او.»های وابسته به

دولت، به هسته‌های مقاومت؛ و از تشکل‌ها و نهادهای شبه‌دولتی و جناحی، به تشکل‌ها و سازمان‌های مردم‌نهاد و مبارز. باید از گفت‌وگوهای فردی فروتنانه با صاحبان قدرت و سرمایه، به ایستادگی و مبارزه‌ی جمعی با آن‌ها روی آوریم. اینکه در این سال‌ها بخشی از ما به گونه‌ی دیگری از ادبیات سیاسی و گستره‌ی تازه‌ای از دایره‌ی لغات و مفاهیم و کتاب‌ها گرایش یافتیم، نشانگر آن است که نسبت به کارکردهای وسیع تضادهای طبقاتی آگاه‌تر شده‌ایم.

## ۸.

برای تداوم یک جنبش مردمی و تضمین رشد درونی آن، باید از یک‌سو فعالانه در تدوین اهداف و استراتژی و تاکتیک‌های آن مشارکت کرد؛ در غیر این صورت به ناچار با برنامه‌های تحمیلی بسته‌بندی‌شده از سوی فرادستان مواجه می‌شویم، همان‌هایی که ما را پیاده‌نظام طرح‌ها و آمال سیاسی خود می‌خواهند. از سوی دیگر، برای هرگونه مشارکت فعالی نیازمند فضاهای جمعی برای گفتگو و تعامل مستقیم هستیم؛ فضاهایی که دستگاه‌های متوالی خفقان از دیرباز از ما سلب کرده‌اند. پس باید با تشکیل هسته‌های مقاومت در محل‌های کار و زندگی پایه‌های مردمی مبارزه را استحکام بخشید. باید از دل همه‌ی تکررها و به‌رغم همه‌ی موانع متشکل شویم. باید تلاش کنیم با تحلیل ماتریالیستی جامعه، جایگاه خود در مبارزات بی‌وقفه میان نیروی کار و سرمایه را مشخص کنیم؛ همچنان که به‌میانجی هویت‌های متداخل کارگران، زنان، دانشجویان، ملیت‌ها و مذاهب و گرایش‌ها و هویت‌های جنسی تحت سرکوب و غیره، باید نحوه‌ی مواجهه‌مان با سازوکارهای بازتولیدکننده‌ی اشکال مختلف ستم‌نظام‌مند را تعیین کنیم؛ و بر این اساس، بایستی به مفصل‌بندی مبارزات و تلاش‌هایمان برای رویارویی با این سازوکارهای درهم‌تنیده‌ی برسازنده‌ی ستم روی بیاوریم.

این متن می‌تواند و می‌باید ادامه داشته باشد؛ از این رو، امتداد آن را به مشارکت نقادانه‌ی رفقایمان وامی‌گذاریم.

پراکسیس

فروردین ۱۳۹۲